دانشگاه‌ها هم هر بار با نگاه خاص خود به طنز و کاربردهای بلامانع و «شیوه استعمال» آن در دانشگاه‌ها و فضای ذهنی غیرقابل پیش‌بینی دانشگاهیان این پراکندگی در سلیقه و اجرا را بیشتر کرده‌اند. این ناخنک‌زدن‌ها از آنجا بیشتر نمود پیدا می‌کند که هر دانشگاه وابسته به ذوق گردانندگان بخش فرهنگی‌اش در رشته شعر و داستان و کاریکاتور، نخستین و آخرین جشنواره طنز دانشجویی را برگزار کرده و سپس همه چیز به فراموشی سپرده شده است.

■ دریغ از یک واحد درسی

مرور سیاست‌گذاری‌های ترسان و لرزان نهادهای رسمی در عرصه طنز و نیز نگاه محتاطانه به اختلاف‌نظرهای ادبی و هنری در تقسیم‌بندی گونه‌های شوخ‌طبعی و البته جریان قدرتمند اما متناوب مدیریت رسمی و دولتی بر همه این شاخه‌ها، تداوم‌بخش همان گرفتاری است که در سطرهای نخستین این گزارش گفته شد. جشنواره مطبوعات که در پیشانی رقابت‌های عرصه محتوای ژورنالیستی به‌روز و مکتوب قرار دارد، همواره محل مناقشه داوران مرحله مقدماتی طنز (که از طنزپردازان بوده‌اند) با داوران مرحله نهایی (که از روزنامه‌نگاران بوده‌اند و بیشتر به نام‌ها توجه کرده‌اند تا به آثارشان) شده است؛ اگرچه خود این موضوع که «طنز» و «کاریکاتور» در همه سال‌های اخیر جشنواره مطبوعات به رسمیت شناخته شده، از نقاط قوت و مایه امیدواری طنزنویسان بوده است. در سال‌های اخیر، هیچ نهاد آکادمیک یا رسمی نتوانسته یا نخواسته است که تعاریف «طنز» و محصولات ادبی و فرهنگی و رسانه‌ای را که با نام طنز به مخاطب عام یا خاص ارائه می‌شوند، بررسی و سامان‌دهی کند؛ یا دست‌کم تقسیم‌بندی ادبی «طنز» و «هزل» و «هجو» و «فکاهه» را پیشنهاد کند. طنز خوب است و گونه «فاخر» آن هم تحسین می‌شود اما هنوز حتی در دانشگاه‌های ادبی کشور تلاشی برای تصویب و قرار دادن یک واحد درسی رسمی به موضوع «طنز و شوخ‌طبعی» انجام نشده است. رساله ملی نیز خود شیوه‌ای یگانه در تعریف این واژه و مسیرهایی که با نام طنز، برای مخاطبان خود پخش می‌کند، در پیش گرفته و هیچ‌گاه در اسناد رسمی اهداف و افق رسانه‌ای صدا و سیما، به چیزهایی که نباید در طنز رادیویی و تلویزیونی مطرح شوند، موضوع جامع و مشخصی درباره شوخ‌طبعی منتشر نشده است. تنها سند قابل اعتنا در این زمینه کتابچه‌ای از مقالات همایش «طنز مطلوب در رسانه» است که باز بیشتر به ذکر تعریف‌های بازدارنده از شوخی‌های ممنوع می‌پردازد.

به نظر می‌رسد که همچنان امیدی به متولی‌گری یا دست‌کم ارائه پیشنهادهای استوار (و یا تضمین اجرایی) برای تدوین شیوه‌ها و گونه‌های «طنز» مفید و البته خطرآفرین نیست. داوری درباره این «تعداد کم‌تعداد» نهادهای رسمی فعال در عرصه طنزآوری هم به دلیل کم سن و سال بودن همین عرصه پراختلاف و نیز واژگان چندپهلوی دردسرسازی که هر بار، در هر مصوبه فرهنگی، معنایی خاص همان دوران را پیدا می‌کنند، فعلا راه به جایی نمی‌برد. اما مهم‌تر از همه آن است که مردم به خندیدن نیاز فوری دارند و گویا آن را از یاد برده‌اند و فارغ از بخشنامه‌ها و بودجه‌ها، به هر دری می‌زنند تا خنده‌ای پیدا کنند یا نیشخندی ◆

بر لب گور خراب خویش

کاربرد تربیتی طنز

◆ اسماعیل امینی

«طنز» را اغلب در مقابل «جد» قرار داده‌اند و در این مقابله، بیشتر صورت طنز و شیوه‌های بیان موردنظر بوده است و گرنه اگر از منظر اهداف بنگریم، طنز از میان گونه‌های دیگر شوخ‌طبعی از همه جدی‌تر است از آن‌رو که می‌خواهد ناسازگاری میان جنبه‌های آشکار و نهان رفتارها و گفتارها را بنمایاند؛ درحالی که ادبیات رسمی تلاش می‌کند این ناسازگاری را انکار کند و گونه‌های مختلف تزویر و فریب و توجیه و تبلیغات برآمده از همین انکار ناسازگاری جنبه‌های آشکار و نهان رفتارها و گفتارهاست. انسان به اقتضای فطرت کمال‌گرا نمی‌تواند کاستی‌های خود را بپذیرد و به آنها اعتراف کند؛ بنابراین می‌کوشد صورت واقعی و اغلب نامطلوب خویش را با انواع زینت‌ها به‌صورت مطلوب و آرمانی بنمایاند. ستیز ترحم‌برانگیز انسان با چنبر زمان که ملازم زوال زیبایی‌ها و توانایی‌ها و چیزهای خوشایند است و بزرگ‌ترین دستاویز بشر در گریز از واقعیت‌های نامطلوب یعنی دروغ و دگرنمایی، حاصل دلبستگی ذاتی انسان به کمال مطلوب است. مؤلف ادبیات رسمی، برای دوستان توجیه‌کننده و پوشاننده کاستی‌ها و ناسازگاری‌هاست و برای دشمنان، رسواکننده و غوغاگر است؛ بر نارواییهای دوستان پرده می‌افکند و از نهانی‌های دشمنان پردبرداری می‌کند. اما طنزپرداز در نمایاندن نارواییهای دوست و دشمن نمی‌شناسد؛ او دشمن پرده‌پوشی و تزویر است و می‌خواهد با هنرورزی خویش فاصله میان وضع موجود و کمال مطلوب را به بیانی ظریف متذکر شود. نهایت اینکه برای دوستان لبخند مطایبه بر لب دارد و برای دشمنان خنده تلخ استهزا. از این منظر می‌توان گفت که طنزپرداز دوست همه انسان‌هاست اما دشمن خصایل نکوهیده است و پیوسته هنر خویش را به سنیز با تزویر و فریب و دروغ برمی‌انگیزد. شیطان دقیقا در نقطه مقابل طنزپرداز است؛ زیرا شیطان دوستدار خصایل ناپسند و اهل تزویر و تزئین است. او از انگیزه کمال‌جویی انسان برای فریفتن غافلان بهره می‌برد. واقعیت نامطلوب و زشتی‌ها و پلیدی‌ها را تزئین می‌کند و با آراستگی به صورت کمال مطلوب می‌نماید تا انسان را از پویایی در مسیر کمال بازدارد.

طنزپرداز با ظرافت تمام، همه آرایش‌ها و زینت‌ها را برهم می‌زند و آیینه درون‌بین را مقابل انسان‌ها قرار می‌دهد تا واقعیت را در آن ببینند و برای رهایی از شرایط نامطلوب موجود و حرکت به سوی مطلوب کاری کنند.

■ زندگی در جهان مادی ملازم تلاش برای بقاست اما این تلاش با ذات جهان مادی ناسازگار است از آن‌رو که جهان حس و شهود، دستخوش زوال و دگرگونی است. این ناسازگاری میان میل به ماندگاری و حرکت شتابنده همه موجودات به سوی دگرگونی و زوال در زندگی انسان نمایان‌تر است؛ زیرا انسان افزون بر کشش‌های غریزی، با اتکا به قدرت تخیل و اراده، تمام توان خویش را برای ماندگاری به کار می‌بندد. تفاوت خودبینی، بخل، حسد، هراس و افزون‌خواهی حاصل همین ناسازگاری است. پرتو این خصلت‌ها در رفتار و گفتار آدمیان، صحنه‌هایی رقت‌انگیز و در همین حال مضحک می‌آفریند و همین صحنه‌ها دستمایه اصلی طنزپردازی است. اما چگونه است که خندهاکبودن این جدال را همگان درنمی‌یابند؟ این از آن‌روست که آدم‌های عادی، گرفتار تکرار و عادت شده‌اند در فرهنگ دینی این گرفتاری را غفلت نامیده‌اند. اما طنزپردازان از چشم‌اندازی دیگر به انسان و خصلت‌ها و بازی‌ها و بازیچه‌هایش می‌نگرند و حاصل تماشای خویش را به لطف بیان طنز می‌آرایند و در برابر نظر و اندیشه مردمان قرار می‌دهند. مولانا افسانه زندگی انسان را خنده‌دارترین و به‌تعبیر خودش «خنده‌مین‌تر افسانه» می‌نامد و از انسان می‌خواهد که بر لب گور خراب خویش بایستد و به افسانه زندگی خویش بنگرد.

خنده‌مین‌تر از تو هیچ انسان نیست
بر لب گور خراب خویش ایست

طنزپردازان ما را، بر لب گور خراب انسان می‌برند و کمندی اندوهبار و مضحک رقابت و حسادت و خودخواهی و افزون‌طلبی را به ما می‌نمایانند.

■ صورت بیرونی وقایع جهان به گونه‌ای است که گاه مجالی برای تامل در صورت پنهان آن نمی‌ماند. هیاهوی جبران، تبرج جاهلانه برخوردارانی، گردنکشی صاحب‌منصبان، زبونی و خواری نیازمندان و چاپلوسان، مستی حکمرانان، خودشیفتگی اهل هنر و دانش، عطش سیری‌ناپذیر دنیاطلبان، حماقت و جمود ظاهربینان اهل تعصب، گویی تاریخ جهان همواره آمیزه‌ای از این نمایش‌های شگفت است و دنیا دیرزمانی است که در کار فریفتن آدمیان، هر لحظه به رنگی جلوه می‌کند و هر دم دلربایتر و فریباتر می‌نماید، دل‌ها را می‌رباید و عقل‌ها را می‌زداید و در ویرانگری روح متعالی آدمی، هر شعبده‌ای که در آستین دارد به کار می‌بندد. اما کمتر کسی آن مایه ژرفانگری دارد که عبرت‌پذیرد. طنزپرداز، این داستان مکرر و هولناک را از آغاز حکایت می‌کند و تصویر خیره‌کننده گردنکشی‌ها و غفلت‌ها را برهم می‌زند و صورت پنهان رخدادها را نمایان می‌سازد. گویی از میان تماشاگران خیمه‌شب‌بازی، شوریده‌ای برمی‌خیزد و پرده نمایش را به کناری می‌برد تا همگان نخ‌ها و میله‌های متصل به دست و پای عروسکان را ببینند و بدانند که این همه هیاهو و خودخواهی و چکمرانی و خودنمایی در جهان چیزی نیست جز بازیچه‌ای مضحک که فقط شایسته خنده است، نه جای بیم و هراس و طمع و حسرت و غبطه؛ زیرا جهان مادی تنها سایه‌ای است از حقیقت عالم هستی که عالم معنا و ملکوت است. با این تفاسیر، طنزپردازان باید در زمره مصلحان و فلاسفه و معلمان اخلاق باشند. در منابر وعظ و خطابه قرار بگیرند و بر کرسی‌های تدریس تکیه بزنند. راستی کار طنزپردازان با کار این بزرگان دانش و اندیشه چه تفاوتی دارد؟ نخست اینکه همه مصلحان و آموزگاران انسان، در موضع انذار و تربیت از ظرافت‌ها و لطایف طنز بهره می‌برند و از این منظر، طنز نقش جدی‌ای در تعلیم انسان دارد. دیگر اینکه نگاه نافذ و جست‌وجوگر و کاشف طنزپرداز در میان مصادیق و جزئیات و ظرایف رفتار و گفتار انسان‌ها نشانه‌های ناروایی و ناسازگاری را درمی‌یابد و به خاطر آشنایی عمیق با زبان و اندیشه و عادت‌ها و علایق مردم و شناخت روحیات و ذوقیات مخاطبان، هشدار و انذار خویش را به گونه‌ای مانوس و مألوف و ملایم طبع آنان عرضه می‌دارد به نحوی که نه تنها با انکار و مقاومت و گریز مواجه نشود بلکه به دلیل انس ذاتی انسان به شادمانی و انبساط حاصل هنر طنزپرداز، با اقبال و خوشایندی پذیرفته شود ◆